

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحث دیگری را که مرحوم سید قدس الله مرحوم شیخ قدس الله سره متعرض شد، راجع به این است که آیا مبالغه کذب

هست یا نه؟

و عرض کردیم مرحوم شیخ فرمودند که مبالغه کذب نیست. عبارت شیخ را خواندیم. یک توضیحی خیلی مختصری اینجا، از کلمات

مرحوم استاد چون بعد بنای ما هست، ایشان نمی دانم حالا من عبارت ایشان را چون درست نفهمیدم می خوانم. در این جلد یک، صفحه

۳۹۴؛ اقول اذا كانت المبالغة بالزيادة على الواقع كانت كذبا حقيقة كما اذا اعطى زيدا درهما فيقول اعطيته عشرة دراهم؛ ایشان ظاهر

عبارتش این است که مبالغه را حقیقتا کذب می داند.

بعد ایشان بعد از سه چهار سطر می گوید: نعم لو قامت قرينة خارجية على ارادة الواقع و كون استعمال اللفظ في لاجل المبالغة فقط

لما كان كذبا؛ مراد شیخ همین دومی است. این که ایشان فرمودند کان کذبا حقيقة، این مراد شیخ نیست، مراد همین دومی است که می گویم

چهار پنج سطر فاصله است، نمی فهمم حالا بعید است ایشان مطلب برایشان مشتبه شده باشد.

به هر حال این یک نکته ای که ایشان فرمودند؛ چون می خواهیم وارد بحث توریه بشویم. بعد هم ایشان فرمودند: و الوجه في خروج

المبالغة باقسامها عن الكذب هو ان المتكلم انما قصد الاخبار عن لب الواقع فقط الا انه بالغ في كيفية الاداء، فتخرج عن الكذب موضوعا،

نعم اذا انتفى ما هو ملاك المبالغة من وجه الشبه و نحوه كان الكلام كاذبا؛ خب معلوم است مراد شیخ این است که در انا باشد در مبالغه.

مثلا می گوید من صد بار گفتم، خب واضح است به عدد صد نیست، حالا نه اینکه نود و نه نباشد و صد و یک هم نباشد، حتما خود عدد

صد باشد. این نیست.

و اما اینکه ایشان وجه خروج مبالغه را ما عرض کردیم ظاهرا نکته اساسی آن تصرفی است که ما می کنیم. چون اینجا تصورشان این است

که ما باید واقع را نگاه بکنیم یا حالا نفس الامر یا خارج یا نفس الامر که هر دو از خارج است، آن وقت این چون معیار است در صدق و

کذب، در مبالغه این چه جوری تصویرش بکنیم؟

تصویر ما این است که این را از ابداع نفس گرفتیم. مشکل ندارد. این می آید این صفت نفسانی را می آید این حالت را این عنوان را تصور می کند که دیروز عرض کردیم. آن وقت این در حقیقت در باب مبالغه، اخبار از همان می دهد. وقتی می گوید ماه در وجدان خودش، در ابداع نفسانی خودش، او را شبیه ماه می بیند، یا ماه می بیند اصلا نه شبیه ماه. و لذا در آنجا مطابقت و لا مطابقت هست، لکن با آن صورت ابداعی.

آن وقت این صورت ابداعی نه واقع است نه نفس الامر است که در کلماتشان آمده. نه مراد استعمالی است، نه اعتقاد است، هیچ کدام از اینهایی که گفتند تا حالا نیست. این یک صورت ابداعی است که نفس ابداع می کند. و این مشکل ندارد، ابداع این صورت نفسانی، مثل همان مثالهایی که دیروز زدیم و مثالهایی که هست. این واقعا او را این جور می بیند. لکن این واقعیتش نه به خارج است نه به نفس الامر است، مگر نفس الامر را شامل این حالت هم بگیریم. بلکه یک نوع ابداع نفس است. این را ابداع کرده است.

و لذا عرض کردیم یک سبکی در نقاشی مثلا در قرن ما به نام کویسم، می گوید شما اشیاء را آن طور که می بینید تصویر کن، بکش، نه آن جور که هست، آن جور که در ذهن توست، به آن صورتی که تو می بینی، آن صورتی که می بینی، که یک مقداری کاریکاتور هم تقریبا همین طور است دیگر رسمش. این همان صورتی است که می بیند نه آن صورتی که هست.

این هم معیار در صدق و کذب قرار می گیرد، مشکل ندارد، این هم معیار صدق و کذب است. اگر تصویری که کرده، تصویر درستی است، این هم مشکلی ندارد یکی از اقسام کذب باشد.

س: حاج آقا در همه انواع مبالغات این تصویر ذهنی هست؟

ج: بله خب طبیعتا

س: مثلا آن جایی که می گوید هفتصد بار گفتم، یعنی این توی ذهنش این است که هفتصد بار گفته این مطلب را

ج: بله خب ادعا می کند یعنی یک نوع برداشتش این است که مثلا فرض کنید ده بار را می کند هفتصد بار.

بله، اگر شما واقع را ببیند، نه. بعد

س: ذهن خودش هم توش هفتصد بار حساب نمی کند، می خواستم بگویم که زیاد است مثلا

ج: خب، همین، انواع اینها به نظر ما مرجعش یکی است. استعاره همین طور است، کنایه همین طور است. آقایان بین استعاره و کنایه فرق گذاشتند. مثلاً انی ارانی اعصر خمر، این واقعا دارد خمر می بیند، و الا خب معلوم است می خواهد بگوید انی ارانی اعصر عنب، اصلاً لطف کلام از بین می رود، اگر یعنی این جور که این آقایان معنا می کنند شما معنا کنید اصلاً لطف کلام از بین می رود. یعنی مرادش، یعنی این قدر این را چیز می بیند که حتی اگر اسیر هست، اسیر عنبی نیست. یعنی بعبارة آخری در دستش انگور می گیرد فشار می دهد، به جای اینکه آب انگور بیاید شراب می آید. اینها می گویند انی ارانی اعصر خمر، یعنی اعصر عنب؛ چون عنب بعد خمر می شود. ما می گوئیم نه، واقعا خمر را می بیند. لکن در ابداع نفس خودش نه واقع به معنای واقع، نه به معنای نفس الامر. این درست می کند.

یعنی این جور دارد تصویر می کند که من در دستم انگور می گیرم، این انگور را فشار می دهم، به جای اینکه آب انگور از آن در بیاید، شراب در می آید. اصلاً لطف کلام همین است. اگر بگوئیم انی ارانی اعصر خمر یعنی عنب، این لطفی ندارد که لطف خاصی ندارد. دقت می کنید؟

پس ما، آقایان آمدند گفتند این نمی دانم به لحاظ ما، یا آن مثلاً به لحاظ ۰۶: ۰۷ مثلاً، این در حقیقت مثلاً، یا فرض کنید علاقه حال و محل، فاما الذین فی رحمة الله یعنی فی الجنة، این بحث جنت را نمی بیند، واقعا رحمت الله می بیند. این دو تصور است؛ یعنی یک اختلافی که ما با آقایان داریم در اینجا است که این در حقیقت، این را آقایان گفتند نه، اعصر عنب یعنی خمر یعنی عنب. من به نظرم لطفی ندارد این کلام، زیبایی ندارد. اصلاً زیبایی این کلام به این است که من انگور در دستم می گیرم، این را فشار می دهم، به جای اینکه آب انگور بیاید، شراب می آید. انی ارانی اعصر خمر، معنایش این است خب. این است که خیلی زیبا می کند کلام را. خیلی لطیف می کند کلام را.

اما آن تفسیر ذهنی و لفظی که اینها آمدند گفتند که مراد اعصر عنب چون عنب یحول الی الخمر، من به ذهنم اصلاً زیبایی ندارد، اصلاً آن تفسیری که اینها دارند، کلام را از زیبایی می اندازد، اصلاً زیبایی کلام روی همین ادعاست. اصلاً زیبایی کلام روی همین ادعاست. یعنی آن لطف کلام، جاثی اسد، یعنی رجل شجاع، این لطف کلام را می برد. خب جاء رجل شجاع. آن خیلی شجاع

س: ۱۷: ۰۸

ج: خب همین می خواهد بگوید که این آب انگور هم نبود، آب انگوری که فقط خمر بود؛ چون ممکن است انسان بین آب انگور و خمریت فاصله هست دیگر. ممکن است آب انگور باشد بعد خمر هم نباشد. این می خواهد این فاصله را بردارد. نمی دانم دقت می کنید؟

من فکر می‌کنم این تفسیری را که ما می‌کنیم از این معانی یک تفسیر زیبایی است. اصلاً زیبایی کلام به این است. دنبال کذب و صدق و اینها نرویم.

بله، اگر گفت من دیدم که دارم خمر می‌فروشم، بعد هم گفت آب انگور خورده، خب این را چرا از اول گفתי خمر، می‌گفتی آب انگور بوده است. اگر آب انگوری گرفت و بعد هم همان آب انگور را میل فرمود دیگر انی ارانی اعصر خمر نمی‌شود بگویند. مثلاً وقتی گفت اعصر خمر اشاره به این است که این از حالت انگوری اش را به حالت خمری دیده است. خوب دقت کنید. اصلاً آن را تصویر بکنید. خود کیست، سید قطب یا برادرش محمد قطب، التصوير الفنی فی القرآن دارد، انصافاً این بحثی را که ایشان مطرح کرده بحث بسیار لطیفی است. ۲۶:۹ خود آیات مبارکه در یک بخش‌هایی یک تصویرهای بسیار زیبا و دقیقی دارد که شاید در سبک‌های بعدی که الان در اروپا پیدا شده به آن زیبایی نیامده است. نمی‌گویند من این را آب انگور گرفتم بعد تبدیل، انی ارانی اعصر عنباً، این در علمای بلاغت آمدند این حرف را زدند، من به نظرم این علما بلاغت کلام و لطافت کلام را انداختند با این انی ارانی اعصر عنباً، آن زیبایی و عمق کلام و آن تصویر فنی‌ای که می‌خواهد قرآن به ما بدهد. خیلی عجیب است ببینید چقدر زیباست که انسان انگور به دستش بگیرد فشار بدهد از لای انگشتانش آب انگور نیاید، شراب بیاید. انی ارانی اعصر خمر معنایش این است خب. این لطف کلام است.

س: ما در فقه چقدر اختیار داریم، یعنی ترجمه‌اش پیش نمی‌آید، ملاک چیست

ج: در فقه؟

س: بله، یعنی ما

ج: بحث فقه نیست الان

س: تا کجا می‌توانیم اینطور عبارات را بگوییم

ج: این یک ذوق خاصی است که لطافت خاصی است، انسان احساس می‌کند در بعضی جاها می‌شود گفت، در بعضی جاها نمی‌شود گفت. این حساب خاص خودش را دارد. آن لطف کلام و اصلاً زیبایی کلام و لطف کلام به این است. این مسئله که خود قرآن خیلی تعابیر خاص و تصویرهای فنی و هنری خاصی دارد، این خودش جزو اصول مسلم است یعنی. و لذا به ذهن من برای تصویر هنری، تجسم هنری که در اینجا شده، این را تفسیر به عنب نکنیم، تفسیر به همان خمر بکنیم، لکن به این راهی که ما گفتیم. نه مجاز در اسناد باشد، نه

مجاز در کلمه باشد. یک نوع ابداع نفس باشد. آن ابداع نفسش این است که اعطاء حد شیء لغیره باشد. یعنی آب انگور را از حد آب انگوری خارج بکند، حد خمیری به آن بدهد. آن آب انگور را حد خمیری.

آقایان همان طور که در کتب بلاغت متعارف است تصرف در لفظ گرفتند. نه، برویم بالاتر در افاق نفس، تصرف در به اصطلاح آن معنا و نه در اسناد و تقدمش به فعل، در آن مسند الیه در مسند الیه، در آنها تصرف کرده باشد. تصرفی که دارد در آنهاست در حقیقت. بله، علی ای حال مرحوم شیخ بعد از بحث مبالغه وارد بحث توریه شدند. که آیا توریه اصولاً کذب نیست یا کذب هست اجازه داده شده است. خوب دقت بکنید. آیا توریه اصولاً کذب نیست؟

عرض کردیم که مرحوم شیخ این مطلب را باز هم در چند صفحه بعد تکرار می کند. اینجا به لحاظ تحقیق موضوع است، که آیا اصولاً توریه کذب هست یا نه. ایشان می خواهد بگوید توریه اصلاً کذب نیست. توریه از کذب بودن خارج می شود.

بعد می فرماید و ما يدل على سلب الكذب عن التورية ما روى في الاحتجاج سئل الصادق عليه السلام، این بحث بسیار معروفی است. در بین مفسرین بوده. ما هم دو سه جور در حقیقت روایت داریم، ولو مرحوم شیخ اینها پشت سر هم آورده است. بله، لکن در حقیقت دو سه طائفه روایت داریم نه یک جور.

این سه تا مورد دروغ است که گفته شده که در قرآن هست و به انبیاء سابق نسبت داده شده است. یکی مربوط دو تایش مربوط به حضرت ابراهیم (ع) است و یکی هم مربوط به حضرت یوسف (ع) است.

سئل الصادق عليه السلام عن قول الله عز وجل في قصة ابراهيم على نبينا و آله و عليه السلام بل فعله كبيرهم هذا فسنلوهم ان كانوا ينطقون؛ قال ما فعله كبيرهم و ما كذب ابراهيم، ایشان دروغ هم نفرمودند و الكبير هم این کار را انجام داد، قيل و كيف ذلك قال انما قال ابراهيم ان كانوا ينطقون ای ان نطقوا فكبيرهم فعل، این حدیث اگر معتبر باشد چون الان فعلاً فقط در احتجاج آمده، در غیر این هم توی روایات ما آمده، یعنی اختصاص به این نکته نیست. در روایات دیگر ما داریم این مطلب را راجع به مقام حضرت ابراهیم (ع).

بله، متأسفانه ایشان نیاوردند، آقای خویی آوردند. حالا از عبارت آقای خویی بعد می خوانیم.

فقیل کیف ذلک قال انما قال ابراهیم علیه السلام ان کان ینطقون؛ اگر این روایت درست باشد، در حقیقت این ان شرطیه، ان کانوا ینطقون، که به قول آقایان، شرط است، جزایش بل فعله کبیرهم باید باشد. خوب دقت بکنید. چون این بحث هست که ان کانوا ینطقون که جمله شرط است، جزایش چیست؟ ظاهر آیه بل فعله کبیرهم هذا، این یک جمله، فسلوهم ان کانوا ینطقون

س: این فسلوهم ظاهرا

ج: هان، ظاهرش این است که ان کانوا ینطقون به فسلوهم می خورد. دقت فرمودید؟ لکن اگر این تفسیر درست باشد، ان کانوا ینطقون فعله کبیرهم، این دو تا را دقت بکنید. حالا من بعد چون می خواهم وارد بحث بشوم، فقط اشاره می کنم.

انما قال ابراهیم علیه السلام ان کانوا ینطقون ای ان نطقوا فکبیرهم فعل، ان نطقوا فکبیرهم فعل، یعنی فعله بل فعله کبیرهم این جزای شرط است که مقدم شده است. و ان لم ینطقوا، اگر صحبت نکنند، فلم یفعل کبیرهم شیئا، فما نطقوا، حضرت ابراهیم (ع) گفت از آنها سوال، یعنی اگر بل فعله ان کانوا، بعد چون صحبت نکردند پس لم یفعله. فما نطقوا و ما کذب ابراهیم. این یک توجیه برای این مورد. روشن شد؟

پس این توجیه مبنی است بر این نکته که بل فعله کبیرهم جزای جمله شرطیه است. ان نطقوا فکبیرهم فعل؛ البته

س: توریه بودنش اینجا به این است که اینها فهمیدند فعله کبیرهم بدون اینکه شرط را بفهمند ولی منظور حضرت ابراهیم (ع) با شرط است

ج: بله توریه اش این است.

البته عرض کردم چون روایت الان سند ندارد. حالا احتجاج دارد که من هر چه روایت آوردم مجمع علیها است بین اصحاب، و الا سندی ظاهرا ندارد روایت.

بنابر اینکه حالا مثلا چیز، و الا این مشکل فنی هم دارد. مضافا یک اشکال کلی تری هست که حالا من الان وارد بحث نمی شوم. حالا شاید بعدا این آیات را یک بحثی بکنیم. آن اشکال کلی ترش این است که این باید ثابت بشود که در متن کلامی که حضرت ابراهیم (ع) حالا یا به عبری بوده یا به لغت دیگری بوده، همین خصوصیات لفظ عربی مراعات شده. این هم خب باید احراز بشود. چون ما الان می دانیم قصه واحده ای را در قرآن به متون مختلفی آمده است. در یک قصه واحد هم هست، در یک جای ۱۷:۴۳

لذا این شبهه پیش آمده که شاید در متن اصلی قصه، آن لفظ مثلا لفظ سیبانی بوده، ابراهیمی بوده، ۱۷:۵۱ آن زمان زبانی که حضرت ابراهیم (ع) داشتند، این شاید در ترجمه به عربی هر دو را صلاحیت داشته است. یک بحث هم این است که اینها خودش یک بحث قرآنی است من فقط فعلا اشاره کردم.

و سئل علیه السلام ان قوله تعالى ايتها العير انكم لسارقون. قال انهم سرقوا يوسف من ابيه الا ترى انهم قالوا نفقد صواع الملك و لم يقولوا، سرقتم صواع الملك؛ راست است. در آن آیه آدم دقت می کند، البته حالا چون انهم سرقوا يوسف من ابيه، این تفسیر اگر حالا درست باشد، شاید کمی خالی از ابهام نباشد.

در خود به اصطلاح خود آیه هم همین طور است. انصافا این آیه توضیحش خیلی واضح تر است در قصه حضرت یوسف علیه السلام. چون نگفته نفقد صواع الملك، نگفتند سرق صواع الملك. نمی دانم حالا، قال انهم سرقوا يوسف من ابيه، نمی دانیم حالا این به اصطلاح کسی که راوی کلام بوده از امام (ع)، توانسته دقیق بگوید یا نه؟ این احتمال دارد که این روایت ناظر به یک نکته لطیفی باشد که این نکته خیلی لطیف است انصافا. و آن اینکه قال ايتها العير انكم سرقتم یا لقد سرقتم، فعل به کار نبرد.

همین تازگی صحبتی کردیم در فرق بین به اصطلاح اشتقاقی و بین معنای فعلی. یعنی یک جایی را به حالت اسناد اشتقاقی باشد یا اسناد فعلی باشد. خیلی نکته ظریفی است. و لذا دارد قال انهم سرقوا يوسف، یعنی وقتی گفت انكم لسارقوا، من این توضیح را هم اخیرا عرض کردم دیگر تکرارش نمی کنیم. عرض کردیم وقتی سارقون که یک نوع مشتق استعمالی می شود، در اسناد اشتقاقی خوب دقت کنید در اسناد اشتقاقی، ذات اساسا محل نظر است. اساسا ذات... یعنی ذاتی هستند که متلبس به سرقت شدند.

آن وقت امام (ع) می فرماید چون نظر به ذات است، خوب دقت کنید، چون نظر به ذات است، نمی خواهد بگوید شما این پیمانۀ ملک را دزدیدید. اگر می گفت انكم سرقتم صواع الملك، سرقتم اسنادش فعلی است، حدثی است. در اسناد اشتقاقی آن که مصب کلام است، عرض کردم ذات است. ذات را نگاه می کند و به او چیزی نسبت می دهد. اما در اسناد فعلی آن که مصب نظر است خود حدث است نه ذات. اسناد حدث الی ذات ما، به نحو الحركة السیلانیة من العدم الی الوجود، یعنی در فعل این نکته رعایت می شود. وقتی می گوید قام زید، یعنی این حساب می کند که قبلش نبود قیام، بعد قیام شد، ممکن است الان هم نباشد. یا می گوید الان يقوم زید، این حرکت سیلانیة من العدم الی الوجود را نگاه می کند. اگر گفت انكم سرقتم به ذهن می آمد یعنی همین پیمانۀ. می گفت انكم لسارقوا نظر روی سرقت نیست، نظر روی ذات است. شما چنین مردمی هستید، نه اینکه شما این فعل را شما انجام دادید. این دو تا نظر است.

می گویم روایت خیلی صریح نیست. شاید مراد روایت این بوده انهم سرقوا یوسف، از کلمه انهم مثلا یعنی انهم یعنی نظر کلام البته عرض کردم آن اشکال باز به حال خودش محفوظ است که شاید این ظرافت ها در لغت حضرت یوسف (ع) آیا جاری بوده، اگر آن وقت عبری بوده جاری بوده یا نبوده؟

س: در زبان عربی هم باشد اینجا ناظر به آن نیست؛ چون اینجا ناظر به متعلق سرقت هست که در آیه نیامده، چون حضرت هم که می خواهند تفسیر بکنند،

ج: نه ناظر به متعلق سرقت نیست، نه، می گوید شما چون یوسف را از پدرش دزدیدید.

س: وقتی هم حضرت می خواهد تفسیر بکند سرقوا می گوید

ج: انهم آورده، هم ذات است. چون این کلمه انهم آورده، آن وقت خب نمی دانم دقت کردید؟ اگر سرقت می گفت مصب کلام روی سرقت بود. چون در آنجا صحبت از سرقت آن پیمانۀ ملک است، می رفت روی اینکه مراد پیمانۀ را دزدیدید اما وقتی گفت سارقون، در سارقون مصب کلام روی ذات است. خوب دقت بکنید. مصب کلام روی ذات است. وقتی مصب کلام روی ذات شد، آن وقت در حقیقت می خواهد بگوید شما چنین آدم هایی هستید. نظر نیست که این صواع ملک را بعد هم که آمد گفت چه کار کردید، گفت نفقد صواع ملک، ما دنبال پیمانۀ هستیم، دنبال آن کیل هستیم. آن پیمانۀ ای که باید وزن کنیم، دقت کنید. نگفت سرقت صواع الملک، نه، ما دنبال آن هستیم؛ یعنی کاملاً کلام، کلامی است که قابلیت انطباق با آن مورد دارد، کذب هم نیست.

س: حاج آقا یوسف (ع) را هم ندزدیدند آنها، خود آن هم توش مجاز است یعنی؟ یوسف (ع) را با اجازه پدر بردند.

ج: خب دیگر بعد حالتی که پیش آوردند

س: نیاوردند اصلاً

ج: بعد هم نیاوردند، بعد هم فروختند دیگر خب.

و سئل عن قوله الله عزوجل حکایة ابراهیم علیه السلام انی سقیم؛ عرض کردم دو تا قصه مال حضرت ابراهیم (ع) است، یک قصه مال حضرت یوسف (ع) است.

فقال ما کان ابراهیم سقیماً و ما کذب، انما عنی سقیماً فی دینه؛ یعنی مرتاداً. مرتاد یعنی کسی که دنبال طلب یک چیزی است.

.....
حالا به هر حال این هم البته این تصرف در یک مفرد است و تصرف در جنود است.

و فی مستطرفات السرائر من کتاب ابن بکیر، عرض کردیم انصافا چون سند مرحوم ابن ادریس واضح نیست، حدیث شناسی و کتاب شناسی ایشان هم واضح نیست. حالا ممکن بود ایشان سند نداشته باشد، ما هم به خیلی چیزها سند نداریم، اما خب مثلا می توانیم بشناسیم، شناسایی داریم، توصیف، ممکن است کتاب ابن بکیر نباشد.

قال قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یستأذن علیه فیقول للجاریه قولی لیس هوها هنا، قال لا بأس لیس بکذب؛ آن که بیشتر الان محل تأمل ماست اینجا، لیس بکذب است. اصلا موضوعا کذب نیست. یک وقت نه می گوئیم موضوعا کذب است، لکن جایز است، لیس به بأس یعنی جایز. لیس بکذب نه اصلا موضوعا هم کذب نیست، یعنی دروغ نیست.

روایت بد نیست. عرض کردم، این فرع در کوفه مطرح بوده، بعضی از بزرگان کوفه می گفتند حتی این مقدار هم نگوئید لیس ها هنا؛ چون این شبهه کذب دارد. بگوئید بروید مسجد سوال بکنید، یک چیز دیگری بگوئید، جواب دیگری بدهید. مثلا زنگ بزنی به تلفن، آقا می گوید زنگ بزنی به پسرش با تلفن پسرش، امروزه می گوید موبایلش، با موبایل پرسید کجاست، یا به قول امروزی ها اس ام اس به او بزنی، نمی گوید اینجا نیست. یک کلام دیگر جواب می دهد. این یک راه حل. و یک راه دیگر همین است که ایشان در این روایت آمده، این دیروز عرض کردم شعبی نقل شده، گفت اشکال ندارد این جور هم بگوئید اشکال ندارد.

اگر این روایت ثابت بشود معلوم می شود کلام امام (ع) با این یکی است. آن یکی شاید به احتیاط اقرب باشد، آن اولی، رأی اول. و در کتاب احیاء العلوم این دو تا مطلب را از کتاب احیاء العلوم نقل کردم. در کتاب احیاء العلوم غزالی نقل می کند از ربیع، ربیع بن خصیر، همین که در مشهد خواجه ربیع، به خاک سپرده شده است. که ایشان پسرش یک روز مریض می شود، البته ربیع جزو زهاد ثمانیه است از زهد و ورع و تقوا فوق العاده بوده است. و خواهری داشته که عمه این پسر بشود، آمد دیدنش، خب مثلا عمه، به قول خودشان عمه همین بحث مبالغه هم که گفتیم، خودش را به پسر انداخت گفت یا بنی، بچه من، پسر من. ربیع به خواهرش گفت تو این را در بچگی شیر دادی؟ گفت نه شیر ندادم، گفت خب چرا گفتی یا بنی؟ چرا گفتی بچه من؟ می گفتی بچه برادرم، دقت می کنید؟ چرا گفتی بچه من؟ حالا ایام عاشورا، می گوید حضرت زینب (س) که آمد سر نعش مبارک حضرت علی اکبر (ع) بنی دارد آنجا هم. دقت کردید؟

غرض این خیلی عجیب است در آنجا نقل می کند که این جناب خواجه ربیع اشکال کرد، گفت چرا گفتی یا بنی؟ اگر شیرش دادی، خب مادر رضاعی، اشکال ندارد. و الا تو عمه او هستی که نمی شود که مادر او باشی، به چه مناسبت به او گفتی یا بنی؟ می گفتی ای پسر برادر من، نگو ای پسر من. این را ذکر کردند برای اینکه در این مراتب توریه یا مبالغه تا این حد مراعات بشود.

انصافا کج سلیقه است دیگر حالا، توی عالم مقدسی، مقدس باشیم، شواهد عرفی مثل همین بحث مبالغه، الان بحث مبالغه را کردم می خواستم این قصه را آنجا بگویم، حالا اینجا گفتیم. غرض این یک سنخ بحث مبالغه است و متعارف هم هست. این را نمی شود نفی کرد.

علی ای حال فان سلب الکذب مبنی علی ان المشار الیه بقوله ها هنا.

و روی فی باب الحیل من کتاب الطلاق للمبسوط، اگر این روایت کتاب مبسوط اینجا نوشته جلد ۵، صفحه ۹۵، آقای خویی که نقل کردند، اجمالا سندش گفته نشد، باید نگاه بکنم. یعنی این را من در کتاب چیز ندیدم، در کتاب غزالی ندیدم، لکن از اینکه آقای خویی که نقل کردند، سوید بن حنظله، سوید بن حنظله که ندارد این، باید سوید بن غفله باشد از معروف است ایشان روایت دارد. اگر این باشد سوید بن غفله است، حالا اگر کتاب مبسوط هست نگاه بکنید، اگر مصادراهل سنت هم اینجا هست، احتمال می دهیم اگر مال سوید بن غفله باشد، نشد نگاه بکنم صبح، مثل حالا، حالمان خوب نبود دیگر نشد که در کتب اهل سنت ببینم این روایت مال سوید است یا نه. سوید بن غفله، الان آقای خویی چاپ کرده سوید بن حنظله فعلا نمی خواهم چیزی بگویم.

ان واحد من الصحابه صحب واحدا آخر، با یک نفر دیگر، فاعترضهما فی الطريق اعداء المصحوب، حالا فکر می کنم روایت به این تعبیر نیست که ایشان نوشته. اعترضهما جلوی شان را گرفتند، عرض کردیم اعتراض وقتی کسی در عرض جاده بایستد، مانع رفت و آمد می شود. تعارض هم از همین گرفته شده است. در بحث اخیر هم اشاره کردیم که لفظ تعارض از چه گرفته شده. از آن معنای محسوسش این است. حالا می گویند معانی معقوله، بر می گردد به معانی محسوسه.

وقتی کسی دارد راه می رود این را می گفتند طول جاده. با اسب اگر می آمد جلوی می ایستاد، می گفتند عرض جاده، اعترضه، اعترض به این معنا. آن وقت چون در عرض جاده می ایستاد جلوی پیشرفت او را می گرفت، جلوی رفتن او را می گرفت. این تعارض از اینجا گرفته شده است. کلمه تعارض. والا عرض کردن، عرض کرد یک چیزی را جلو مثلا آورد مثلا، کتابش را آورد، این تعارض از این است. یعنی در

باب تفاعل هم آوردند، کأنما کل واحد منهما، نه این که یکی بر دیگری، اعتراض یعنی یکی راه را بست بر دیگری. نه هر دوی به همدیگر، این هم عرض راه را گرفته، آن هم عرض راه را گرفته، هر دو عرض راه را گرفتند. این شد تعارض. سرش این است.

فاعترضهما فی الطريق اعداء المصحوب، دشمنان آمدند جلو، فانکر الصاحب انه هو، آمد گفتند، گفت نه، این گفتند مثلا این فلان اسمش را هم نوشتند در همین کتاب اسمش را نوشتند.

فاحلفوه، گفتند قسم بخور. قسم خورد این برادر من است. ولش کردند دیگر هر دو را ول کردند.

فحلف لهم انه اخوه، قسم خورد که این برادر من است.

فلما اتی النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال له صدقت المسلم اخو المسلم؛ راست است، این مطلب درست است، مسلم برادر مسلم است.

آن وقت این از کلمه صدقت معلوم می شود که این توریه به اصطلاح کذب نیست. آقایان در آوردند کسی از این دستگاهها داشت چیست اسمش؟

این هم راجع به این. البته این یک توضیحی دارد که من بعد می گویم، فقط اجمالا یک نکته ای را عرض بکنم. ظاهرا حدیث به عنوان توریه نبوده است. حالا آقای شیخ آورده اینجا آقای خویی هم آورده. مرحوم ایروانی اشکال می کند و انصافا هم اشکال ایشان وارد است. حدیث به عنوان توریه نبوده، چون او وقتی گفت هذا اخیه، قصدش این نبود که المسلم اخ المسلم، و الا نمی آید که به رسول الله (ص) بگوید. گفت یا رسول الله (ص) من گفتم اخی، مرادم این است که فی الاسلام. ظاهرا می دانسته دروغ گفته، فقط می خواسته بگوید که این دروغ جایز است یا نه؟ دقت می کنید؟

بعد پیغمبر (ص) از این باب که کلام یحتمل وجوها، فرمودند بله، صدقت به این معنا. ممکن است به واقعش هم صادق باشد؛ چون مسلمان برادر مسلمان است. و الا معلوم نیست که خود آن قائل قصد این معنا را کرده است. دقت می کنید؟ ظاهرش این است که خود قائل قصد کرده که واقعا برادرش است، لکن این معنا هم درست است. اما برادر نسبی درست نیست. این راجع به این روایت.

این روایت علی ای حال مشکل دارد. این هم آقای خویی دارند که ایشان در اینجا نداشت... به یک نحو دیگری... روی سدید بن حنظله، بله، و معنا واقد بن حجر، اسمش در آنجا آمده، اسم هر دو آمده، بله، اما سدید بن حنظله فکر نمی کنم.

س: در کتب اهل سنت سوید بن حنظله است استاد.

ج: من احتمال می دهم ایشان اشتباه نقل کرده باشد. چون معروف سوید بن غفله است. اگر حنظله است که خب یک شخص دیگری است.

این راجع به این مطلب.

بعد مرحوم استاد وارد بحث توریه شدند. همین طور که بحثی که بود، این راجع به کلمات مرحوم شیخ.

خلاصه اینکه مرحوم شیخ می خواهند بگویند توریه اصلاً دروغ نیست. این خلاصه بحث ایشان. این بحث اینجا یک بار دیگر هم در توریه بر می گردند. و آن اینکه اگر انسان توریه بتواند بکند، ضرورت بر کذب صدق نمی کند؛ چون توریه کذب نیست.

مرحوم استاد اینجا وارد شدند از اول در این صفحه ۳۹۵، نمی دانم طول می کشد حالا من، این از ۳۹۵ که وارد بحث شدند، در ۳۹۸، ایشان یک مقدمه اینجا در این سه صفحه نوشتند که ما اگر یادتان باشد، از کلمات مرحوم ایروانی خواندیم، خود کتاب ایروانی. که معیار در صدق و کذب چیست. ایشان در اینجا آن بحثی را که مرحوم ایروانی گفتند اینجا آوردند. ما زودتر خواندیم. حالا به هر حال به مناسبت عبارت شیخ.

بعد حالا من یک مقداری به اندازه یک دقیقه که امروز وقت مانده، و اذا عرفت ما تلوناه علیک فنقول لا شبهة فی خروج التوریه عن الکذب موضوعاً فانها، توریه در لغت عرب به هر حال به معنای ستر است. بله، فکأن المتکلم واری مراده عن المخاطب باظهار غیره و خیل الیه انه اراد ظاهر کلامه؛ و قد عرفت انفا ان الکذب هو مخالفة الدعاوی النفسانیة للواقع، لا مخالفة ظاهر. و یتفرع علی هذا ان جواز التوریه لا یختص بمورد الاضطرار، در موارد، حالت عادی هم انسان می تواند توریه بکند، لانها لیست من مستثنیات الکذب بل هی خارجة عنه موضوعاً و من هنا ذهب الاصحاب فیما سیأتی من جواز الکذب عن الضرورة الی وجوب التوریه مع التمكن منها و عللوا ذلك بتمكن المتکلم مما یشخرج کلامه عن الکذب.

خب آن مقدمه ایشان را فردا می خوانیم. این خلاصه بحث ایشان را خواندیم. ماند فردا انشاء الله مقدمه ایشان درباره حقیقت کذب.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين